

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

فروع بيع دهن متنجس

عرض کردیم که مرحوم شیخ در مکاسب در بحث بيع دهن متنجس، در فروعی بحث فرموده‌اند. فرع اول که آیا شرط استصباح یا قصد استصباح، در صحت بيع لازم است یا لازم نیست؟ عرض کردیم که هم طبق قاعده و هم از روایات مجموعاً استفاده می‌کنیم که شرط استصباح در صحت بيع دخالتی ندارد.

فرع دوم: اعلام نجاست به مشتري

بحث دوم که مرحوم شیخ در مکاسب بیان کرده اند این است که آیا در بيع دهن متنجس، اعلام نجاست به مشتری واجب است یا واجب نیست؟ در این معنا تردیدی نیست که مسلماً از روایاتی که خواندیم استفاده می‌کنیم که اصل اعلام به مشتری واجب است. مثلاً در موثقه ابی بصیر این تعبیر بود که «اعلمهم اذا بعته» وقتی می‌خواهی بفروشی به مشتری اعلام کن که این نجس است. و یا در روایت معاویه بن وهب، آمده که «بعه و بينه لمن اشتراه لیستصیح به» بفروش و به مشتری اعلام کن تا استصباح کند، و در روایت اسماعیل بن عبدالخالق هم چنین فرمود که «لا تبعه الا لمن تبين له». پس اصل این که «اعلام این که این نجس هست واجب است»، مسلماً از روایات استفاده می‌شود و تردیدی در آن نیست.

آیا اعلام، وجوب شرطی دارد یا وجوب شرعی؟

منتها اختلافی که واقع شده این است که آیا وجوب اعلام يك عنوان شرطی دارد، یعنی شرط برای صحت بيع است که اگر کسی اعلام نکرد بیعش صحیح نیست، یا اینکه يك وجوب مستقل نفسی دارد که از وجوب مستقل نفسی به وجوب شرعی تعبیر می‌کنیم. آیا وجوب اعلام، وجوب وضعی دارد یا وجوب تکلیفی دارد؟ گاهی اوقات ممکن است اینطور تعبیر شود، این که اعلام واجب است وجوب وضعی دارد وضعی یعنی در صحت بيع دخالت دارد، که اگر اعلام نکند، بيع صحیح نیست، اما وجوب شرعی تکلیفی یعنی يك واجب مستقل است که اگر این را ترك کند يك واجبی را ترك کرده است اما در صحت بيع دخالت ندارد. پس فرق بین وجوب شرطی و شرعی روشن شد، که وجوب شرطی یعنی وجوب وضعی، و وجوب شرعی یعنی وجوب تکلیفی. و همچنین اگر قایل شدیم که این يك وجوب شرعی و تکلیفی دارد، چون بعنوان يك واجب مستقل است، این واجب مستقل فرق نمی‌کند که قبل از بيع یا بعد از بيع باشد.

ارتباط بین شرطیت استصباح و وجوب اعلام:

مرحوم شیخ در مکاسب می‌فرماید بین این بحث و بحث سابق يك ارتباط این چنینی بر قرار است که اگر کسی در بحث سابق

قابل شد که استصحاب شرطیت دارد یا باید متبایعان قصد استصحاب کنند، روشن است که حتماً معنایش این است که پس اعلام نجاست واجب است. یعنی روی آن مبنا اصلاً مجالی برای این بحث که آیا اعلام واجب است یا واجب نیست باقی نمی ماند. وقتی می گوئیم استصحاب شرطیت دارد باید به مشتری بگوئید این را استصحاب کن، و استصحاب و شرط استصحاب نمی شود مگر این که مشتری بداند که این نجس است.

لذا شیخ(قده) می فرماید نزاع در این که آیا اعلام واجب است یا واجب نیست، در جایی است که ما استصحاب را لازم ندانیم. کسی که شرط استصحاب یا قصد استصحاب را معتبر نداند، آن وقت مجال برای این نزاع به وجود می آید که آیا اعلام به مشتری واجب است یا واجب نیست؟

نقد محقق خوئی(ره) بر مرحوم شیخ(ره)

آیا این فرمایش مرحوم شیخ(قده) فرمایش درستی است یا فرمایش درستی نیست؟ مرحوم محقق خوئی(قدس سره) در کتاب مصباح الفقاهة در مقام اشکال بر مرحوم شیخ(قده) فرموده اند که بین این بحث و بحث سابق نسبت عموم و خصوص من وجه است، و حالا که نسبت عموم و خصوص من وجه است وجهی ندارد که ما این بحث را مبتنی بر بحث سابق کنیم.

بیان ایشان این است که ممکن است کسی شرط استصحاب کند اما نجاست را اعلام نکند. مثلاً کسی بگوید این دهن را می فروشم - ولو اصلاً دهن غیر متنجس می فروشم - به شرط اینکه شما استصحاب با این دهن کنید.

اصلاً بحث اعلام نجاست در اینجا وجود ندارد. تعبیر ایشان در مصباح الفقاهة این است که «قد یكون البیع للاستصحاب مع جهل المشتري بالنجاسة» بایع می گوید من می فروشم و تو استصحاب کن، مشتری هم اصلاً جاهل است که این دهن نجس است، از آن طرف «و قد یبیعه لغرض آخر غیر الاستصحاب مع الاعلام»، ماده افتراق آنجایی است که اعلام به نجاست باشد و استصحاب نباشد، می گوید من این را می فروشم که تو از آن بعنوان صابون استفاده کنی و استصحاب اصلاً مطرح نیست، و در آنجا اعلام به نجاست هم می کند، پس هر دو طرف ماده افتراق دارد، یعنی جایی که استصحاب باشد علم به نجاست نباشد، و نیز جایی که علم به نجاست باشد و استصحاب نباشد. و ماده اجتماع هم دارد، ماده اجتماع آنجایی است که این را می فروشد للاستصحاب، مع الاعلام به مشتری، این اشکال را مرحوم آقای خوئی دارد.

جواب استاد به اشکال محقق خوئی(ره)

به نظر ما این اشکال آقای خوئی(قده) وارد نیست، چون ولو اینکه بحسب الواقع این دو عنوان، می تواند دو عنوان جدای از هم باشد، یعنی استصحاب و علم به نجاست دو عنوانی است که نسبت بین آن دو عام و خاص من وجه است، ولی مرحوم شیخ با توجه به آنچه که در روایت آمده بحث را دنبال می کنند.

اگر ما از روایات استفاده کردیم که استصحاب شرطیت دارد - ولو ما گفتیم هم از قاعده و هم از روایات استفاده می شود که برای صحت بیع، استصحاب شرطیت ندارد، اما اگر کسی از روایات استفاده کرد که استصحاب شرطیت دارد - آیا می شود استصحاب باشد و علم به نجاست نباشد؟ آیا می شود بین دو مسلمان متدین بایع بگوید من این دهن را به تو می فروشم به شرط اینکه تو استصحاب کنی؟ اصلاً استصحاب لیس الا برای این که مشتری از نجاست و از اکل نجس اجتناب کند و الا اینطور نیست که خود استصحاب يك فايده ای مهم مثل خوردن باشد که بگوئیم بین استصحاب و بین خوردن فرقی نیست.

مثلاً گاهی اوقات شخص يك خودکاری را به يك کسی می‌فروشد و میگوید بشرط این که در این دفتر بنویسی و در آن دفتر ننویسی، هردوي آنها هم علی السویه است. اما اینجا این چنین نیست اینجا استصباح فقط برای این است که مشتری از نجاست احتراز کند. اگر فقط برای این است که مشتری از نجاست احتراز کند، ما نمی‌توانیم تصور کنیم استصباح داریم اما اعلام به نجاست نداریم، و مشتری جاهل به نجاست باشد.

لذا فرمایش مرحوم شیخ(قده) به نظر ما فرمایش متینی است، که اگر کسی استصباح را شرط بداند، خود به خود «اعلام» در باطن او موجود است، و شرط استصباح با اعلام به نجاست ملازمه دارد. اما اگر کسی مثل خود ما، مثل مرحوم امام، مثل مرحوم آقای خوئی و اینهایی که می‌گویند از روایات و ازقاعده، استصباح را بعنوان شرط صحت بیع استفاده نمی‌کنیم، می‌گوییم حالا که استصباح شرطیت ندارد، آیا اعلام این که این نجس است (حالا او هرکاری می‌خواهد بکند) به مشتری واجب است یا این که واجب نیست؟ عرض کردیم که در اصل وجوب اعلام روایات ظهور روشنی دارد که این واجب است.

بررسی روایات برای استفاده وجوب شرطی یا شرعی

اما حالا باید روایات را بررسی کنیم، این سه روایت که محور اصلی است، ببینیم آیا از این روایات وجوب شرطی استفاده می‌شود یا از این روایات وجوب نفسی استفاده می‌شود؟

روایت اول: از روایت معاویه بن وهب، تردیدی نیست که وجوب نفسی استفاده می‌شود. در روایت معاویه بن وهب که قبلاً خوانده بودیم، امام(ع) فرمود «بعه و بینه لمن اشتراه لیستصبح به» این «و بینه» ظهور در این دارد که بیان نجاست يك واجب مستقل است. چرا؟ چون ظهور در این دارد که بعد از بیع این کار را بکن. شما از کجا می‌گویید ظهور در بعد از بیع دارد؟ چون می‌گوید «و بینه لمن اشتراه» یعنی يك کسی این دهن متنجس را از شما خرید، نمی‌گوید «لمن یشتری» به صیغه مضارع نمی‌آورد بلکه به صیغه ماضی می‌آورد، یعنی اگر کسی دهن متنجس را از تو خرید و بیع تمام شد، یعنی بیع صحیحاً واقع شده است. بعد از این که بیع صحیحاً واقع شد «بینه». پس این «بینه» ظهور کاملاً روشن، نه تنها ظهور بلکه صریح در این است که این در صحت بیع دخالت ندارد، بلکه خودش يك واجب مستقل است. در مقابل این روایت یکی روایت ابی بصیر است و یکی هم روایت اسماعیل بن عبدالحالق است، ببینیم آیا آن دو روایت ظهور در شرطیت دارد یا ظهور در شرطیت ندارد؟

فرمایش محقق خوئی(ره) در دومین روایت

روایت ابی بصیر که قبلاً هم خوانده بودیم، «و اعلمهم اذا بعته»، از کلمات مرحوم آقای خوئی در مصباح الفقاهة استفاده می‌شود که این «اعلمهم اذا بعته» و زانش مثل روایت معاویه بن وهب است. همانطوری که از آن استفاده می‌کنیم که وجوب اعلام يك وجوب مستقلی دارد، این روایت نیز همینطور است، می‌گوید «اعلمهم اذا بعته»

نقد فرمایش محقق خوئی(ره)

لکن ممکن است در اینجا کسی بگوید که این اتفاقاً ظهور در شرطیت دارد، می‌گوید «اعلمهم اذا بعته»، در مقام بیان یکی از شرایط بیع است، می‌گوید یکی از شرایط این بیعی که انجام می‌دهی این است. مثل این که در سایر مرکبات، اگر در يك مرکبی شارع گفت «کن مع الطهارة اذا صلیت»، این ظهور در این دارد که طهارت یا جزء صلات است و یا شرط صلاة است،

«اعلمهم اذا بعته» این يك ظهور اولی در شرطیت اعلام دارد. لذا اینکه مرحوم آقای خوئی وزان این را مثل روایت معاویه بن وهب قرار داده است، به نظر ما بر خلاف ظاهر این روایت است. ظاهر روایت يك وجوب شرطی است.

روایت سوم:

اما روایت اسماعیل بن عبدالخالق که او هم دارد «فلا تبعه الا لمن تبين له»، مثل این که شما در مکاسب خواندید «لا عتق الا فی ملك». چطور در این روایاتی که می‌گوییم «لا عتق الا فی ملك»، «لا وقف الا فی ملك» استفاده می‌کنیم که ملکیت شرطیت دارد، اینجا هم همینطور است، می‌گوید «لا تبعه الا لمن تبين له»، این ظهور در این دارد که این بیع مشروط به این است که برای مشتری بیان کنید و بدون بیان، این بیع صحیح نیست. پس به نظر ما این دو روایت ظهور در شرطیت وجوب اعلام دارند.

فرمایش محقق خوئی (ره) در این روایات

مرحوم آقای خوئی در کتاب مصباح الفقاهة فرموده‌اند که از روایت ابی بصیر شرطیت استفاده می‌شود، اما این دو روایت دیگر (یعنی روایت ابن وهب و روایت اسماعیل بن عبدالخالق) قرینه می‌شوند بر این که ما در آن ظهور شرطی تصرف کنیم.

نظر استاد در روایات

ایشان دو روایت را این طرف قرار می‌دهند و يك روایت را در آن طرف. با این توضیحی که ما بیان کردیم، يك روایت این طرف قرار می‌گیرد دو روایت آن طرف قرار می‌گیرد، یعنی ما الان دو روایت داریم که ظهور در شرطیت دارد، يك روایت ظهور در نفسی بودن دارد.

نتیجه مشترک بیان محقق خوئی (ره) و استاد

اما بالاخره در نتیجه با مرحوم آقای خوئی (قده) مشترك هستیم. چرا؟ چون آن يك روایتی که ظهور در نفسی بودن دارد، روایت ابن وهب است، روایت ابن وهب نه ظاهر، بلکه ظهور بسیار شدیدی در نفسی بودن دارد، حتی چه بسا ممکن است بگوییم نص در این معناست. الان اگر چند روایت داشتیم که برخی از آنها ظهور در نفسی بودن دارد، و بعضی از آنها ظهور در شرطی بودن دارد، اگر این روایات از نظر ظهور در حد یکدیگر باشند، ما نمی‌توانیم یکی را بر دیگری ترجیح دهیم.

اما اگر يك روایت اظهر است، انصافش همین است، «اعلمهم اذا بعته» ظهور در شرطیت دارد، اما «بعه و بينه لمن اشتراه» اظهر است در این که بعنوان يك واجب نفسی است. لذا این عنوان اظهر و ظاهر را دارد، ما با اظهر در ظاهر تصرف می‌کنیم و نتیجه این می‌شود که وجوب اعلام به حسب این روایات يك وجوب شرطی و شرط برای صحت بیع نیست. حالا اگر کسی دهن متنجس را فروخت و شرط نکرد بیعش صحیح است، اما يك واجب مستقل نفسی است که حالا نفسی بودنش را هم باید توضیح بدهیم.

تفاوت این واجب نفسی با سایر واجبات نفسیه

مطلب دوم این است که اگر گفتیم وجوب اعلام يك وجوب نفسی است، آیا این وجوب نفسی مثل سایر واجبات نفسیه است؟ در سایر واجبات نفسیه می‌گوییم واجب نفسی در مقابل واجب غیری است، واجب غیری یعنی «ما وجب للواجب الاخر»،

واجب نفسی یعنی «ما وجب لنفسه» - که ما بحثش را مفصل در اصول داشتیم که بالاخره ما چه تعریفی را باید برای واجب نفسی انتخاب کنیم -، حالا اگر گفتیم وجوب اعلام يك وجوب نفسی است، آیا مقصود این است که مثل سایر واجبات نفسیه است؟ می‌گوییم نه، چرا؟ اینجا مقصودمان از نفسی یعنی همین مقدار که شرطیت ندارد، و الا اینطور نیست که بگوییم شارع این اعلام را از ما مطلقاً می‌خواهد، بلکه يك واجب نفسی، برای وصول به يك امر دیگر است، یعنی واجب نفسی توصلی برای وصول به يك امر دیگری است، برای این است که می‌خواهیم مشتری به حرام (اکل نجس) نیفتد.

اگر من می‌دانم که مشتری يك شخصي لا اُبالي است که اصلاً بین نجاست و طهارت فرقی نمی‌گذارد، یا می‌دانم مشتری این را در اکل و شرب استفاده نمی‌کند بلکه در منافع دیگری استفاده می‌کند، اینجا لزومی ندارد که این اعلام را بگوییم. بعبارة اخرى شبیه آن وجوبی که در بحث امر به معروف و نهی از منکر است، آنجا می‌گویند وجوب امر به معروف در صورتی است که تأثیر داشته باشد، اینجا هم همینطور است، اگر من می‌دانم به این شخص چه اعلام کنم و چه اعلام نکنم، این دهن نجس را در اکل استفاده می‌کند، لزومی ندارد اعلام کنم، یا می‌دانم این در يك منفعت دیگری استفاده می‌کند باز هم لزومی ندارد.

سوم يك جایی است که من دهن متنجس را به مشتری می‌فروشم، مشتری می‌گوید این پیش خودت باشد، از طرف من وکیل هستی به دیگری بفروش، از طرف من وکیل هستی مصرف کنی، یعنی نمی‌خواهم آنرا به مشتری تسلیم کنم، اینجا هم اعلام واجب نیست. پس وجوب اعلام در جایی است که ما بخواهیم به مشتری تسلیم کنیم و بدانیم مشتری برای اکل استفاده می‌کند، و بدانیم مشتری آدمی نیست که در مسائل دینی لا اُبالي باشد، با این قیود و شروط اینجا می‌گوییم وجوب اعلام بعنوان يك واجب نفسی واجب است.

فرمایش مرحوم امام(ره) در این روایات

امام(رضوان الله علیه) از همین روایات وجوب نفسی تکلیفی را استفاده کرده‌اند، - مرحوم آقای خوئی هم همینطور -، امام(ره) در صفحه 137 مکاسب محرمه فرموده اند «الظاهر من الروایات ان الوجوب شرعی لغاية التحفظ عن وقوع مشتری فی الحرام و الابتلاء بالنجس، فعليه لا يجب ذلك اذا علم بعدم ابتلاؤه به» در ادامه کلامشان این وجوب اعلام را به وجوب احتیاط تشبیه می‌کنند، که احتیاط در مواردی که احتیاط واجب است، يك وجوب طریقی توصلی دارد، و الا خودش يك وجوب نفسی مستقل ندارد، اینطور نیست که بگوییم خود احتیاط يك ملاک و مصلحتی دارد.

حكم القاء مسلمان در حرام

در ادامه این مطلب، مرحوم شیخ(قده) يك بحث مهمی را شروع می‌کنند. تا اینجا گفتیم 1 - از روایات، وجوب اعلام استفاده می‌شود 2 - وجوب، وجوب شرطی نیست، بلکه تکلیفی و شرعی است. و اما مطلب مهم این است: آیا القاء مسلمان در حرام جایز است یا جایز نیست؟ در بحث بیع دهن متنجس می‌گوییم چون این نجس است اگر به مسلمان بدهیم، مسلمان می‌خورد، و در حرام واقع می‌شود، آیا القاء الغير، که آن غیر هم مسلمان است، در حرام جایز است، یعنی آیا می‌شود انسان سبب باشد که دیگری در حرام واقع شود؟

این يك قاعده‌ای مهم است تحت عنوان «تغیر الجاهل بالحکم او الموضوع فی المحرمات»، کسی از ما می‌پرسد آیا گوشت خر حرام است یا نه؟ ما می‌دانیم اما جوابش را ندهیم و من سبب شوم که او در حرام واقع شود یا حکماً و یا موضوعاً. این يك بحث بسیار خوبی است و مرحوم شیخ(ره) می‌فرمایند ما در فقه طوائفی از روایات داریم که از آنها استفاده می‌شود که این جایز

نیست. اینها را بیان می‌کنند و ما در اینجا هم باید این بحث را علی القاعده بررسی کنیم و هم باید علی حسب الروایات بررسی کنیم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.